

مقدمه اول

مطالعه تاریخ اسلام نیازمند تحول اساسی است. این تحول نیازمند تجدید نظر در نگاه به اصل تاریخ و حوادث تاریخی است. تحول مورد نظر، تحول صوری در تغییر واژگان مرتبط با تاریخ، تاریخ نگاری، تاریخ پژوهی و غیره نیست. این حوزه نیز نیازمند نوعی از بازنگری مفهومی و مصداقی می باشد. اما فراتر از آن تحول مزبور نیازمند یک تغییر ساختاری در جهت گیری نگاه به تاریخ و حادثه تاریخی و تحول در شیوه بکارگیری روش های گوناگون در کشف ناگفته های تاریخی است. ناگفته ها را می توان در این زمینه به دو گونه ارزیابی کرد، ناگفته هایی که فراتر از گفته های موجود است و از متن موجود غایب می باشند و ناگفته هایی که می توان بر مبنای متن، قرائت نمود و کشف کرد. آنچه که در این رابطه مد نظر است هر دو شیوه از کشف است. اما این کشف، اگر تا کنون به شکل بهینه انجام نگرفته است و قرائت تاریخ بر مبنای شیوه های معمول دچار نوعی از رکود معنایی یا ایستائی تاثیرگذاری و عبرت انگیزی شده است، بیشتر از آنکه متأثر از بودن یا نبودن متن تاریخی باشد، تحت تاثیر شیوه هایی بوده است که به پارادایم غالب در مطالعه گفتمان تاریخ تبدیل شده اند. این معضل تاریخی، تاریخ را وارد حوزه هایی از مطالعات موضوعی کرده است که اگر هم حجیم، مفید و قابل توجه نیز باشند، اما پرسش های اساسی درباره تاریخ را بدون پاسخ مناسب رها کرده اند. آیا تاریخ، باید همچون یک متن تولید شده در برهه ای از زمان که بر آن چیرگی «همزمانی» به یک جریان دائمی برای تحلیل تبدیل شده است، مورد مطالعه قرار داد؟ آیا حادثه تاریخی، یک حادثه ای است که علیرغم وقوع در زمان خاص، می تواند قدرت «درزمانی» خود را در تاثیرگذاری، نوع تحلیل، ارتباط آن با عناصر فرازمانی، امکان مقایسه ای، و غیره داشته باشد؟ آیا می توان از یک متن تاریخی، به فرامتن «همزمان» و «درزمان» در مراحل قبل، حین و بعد از تولید متن تاریخی دست یافت؟ آیا حوادث گوناگون تاریخ در یک منطقه یا در مناطق مختلف، نوعی از پارادایم های مستقل گفتمانی را منعکس می کنند یا می توانند با همدیگر چه از نظر منطقه ای و وحدت مکانی و چه از

نظر تفاوت منطقه ای و وحدت مناطق ارتباط معنایی داشته باشند؟ آیا تاثیرگذاری تاریخی، یک برداشت ذهنی از شبیه سازی های متنی است، یا فراتر از آن نوعی از قرائت حوادث بعدی تاریخی در سایه حوادث قبلی است؟ و نهایتاً، آیا می توان در قرائت تاریخی از روش های مختلف با نگاه میان رشته ای استفاده کرد؟

پرسش های فوق، تنها بخشی از پرسش های موجود در رابطه با مطالعات و تحقیقات مربوط به تاریخ می باشند. پرسش های فراوان دیگری وجود دارند که هم در مورد چگونگی نگاه به موضوع تاریخ و هم درباره نگاه به مسائل درونی و پیرامونی تاریخ می باشند. یکی از ویژگی های مطالعات تاریخی زاینده گی و تولیدکنندگی آنها در جهت طرح پرسش های گوناگونی است که بعضاً زمان و مکان را نادیده گرفته و حتی متن (حادثه تاریخی) را تنها به عنوان سکویی برای دست یابی به معنای دیگر مورد بهره برداری قرار می دهد. از این منظر، تاریخ، خود، به یک گفتمان تاریخی تبدیل می شود که نیازمند قرائتی از جنس دیگر می باشد.

بنابراین، گفتمان تاریخی تاریخ، تنها یک قرائت تاریخی نیست، بلکه یک قرائت گفتمانی از تاریخ است. این قرائت نیازمند، تجدید نظر در نگاه ما به تاریخ از نوعی حادثه یابی، یا حادثه نگاری، یا حادثه پژوهی به گونه ای از حادثه پروری، حادثه پنداری و حادثه برداری است. این شیوه از نگاه، نیازمند یک شیفت گفتمانی اساسی در بکارگیری نظریه های مربوط به تاریخ و بنظر نگارنده، فراتر از آن، در نحوه بکارگیری روش های پژوهش در این زمینه و مهمتر از آن، در چگونگی انتخاب روشهای مزبور با رویکرد میان رشته ای است.

تاریخ با نگاه جدید، به یک بستری تبدیل می شود که علیرغم اینکه خود یک گفتمان است، خالق گفتمان های متعدد، متفاوت، متمایز و مرتبط می گردد. این تعدد و تفاوت و تمایز و ارتباط است که ضرورت یک نگاه میان رشته ای را بر تحقیقات آن تحمیل می کند. پژوهش های مربوط به حوزه تاریخ، اگر با شیوه های ترکیبی و میان رشته ای مورد بررسی و مطالعه قرار نگیرند، قطعاً دچار نوعی از سوگیری، تقلیل گرایی، جزئی نگری، انحراف معنایی و نتیجه گیری مقطعی می شوند.

بکارگیری روش های مختلف ترکیبی و میان رشته ای در مطالعات تاریخ، یک امر سهل و آسان نیست. خود، یک معضلی است که نیازمند گفتمان دیگری است. این گفتمان، از طرفی نیازمند زمینه سازی مفهومی و معنایی برای ایجاد پذیرش علمی در میان پژوهشگران و کارشناسان حوزه مطالعات تاریخ است و از طرف دیگر، نیازمند چگونگی شیوه های بکارگیری روش های مزبور و نیز ارائه مصادیق گوناگون از شیوه های مورد نظر می باشد. بدون تبیین آن چگونگی و این مصادیق نمی توان به یک اقناع عقلی در این زمینه دست یافت.

از روش هایی که می توان در مطالعات تاریخی به شکل بهینه استفاده کرده، روشهایی است که معمولا در علوم اجتماعی مورد استفاده قرار می گیرند. این روشها در دو رویکرد کمی و کیفی می توانند در حوزه مطالعات تاریخ مورد استفاده قرار گیرند. اگر رویکرد کمی را نوعی از نگاه تاریخ نگاری که شیوه معمول و مورد استفاده مورخان تاریخ بوده و بر دیدگاه توصیفی متکی است، بدانیم، در این زمینه می توان گفت که با این رویکرد، تاریخ، تا اندازه زیادی مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته است. آنچه که در این زمینه غایب است، بکارگیری رویکردهای کیفی روش های پژوهش در علوم اجتماعی است که می توانند در مطالعات تاریخ مورد استفاده قرار گیرند. روشهایی از قبیل: تحلیل محتوای کیفی، تحلیل گفتمان، تحلیل نشانه شناسی، تحلیل معنایی، تحلیل روایت و امثالهم. این روش ها تا کنون برای مطالعه تاریخ مورد توجه جدی قرار نگرفته اند. یکی از مشکلات موجود در این رابطه، وجود نوعی از هراس علمی (علم هراسی) از بکارگیری روشهای کیفی در مطالعات تاریخی، به ویژه تاریخ اسلام است که می تواند قرائت های فردی، یا برداشت ها و تاویل های افراد را بسط دهد و اعتبار و روائی تحقیق را مخدوش سازد. رویکرد هرمنوتیکی در این راستا، بیشترین سهم در گسترش پدیده «علم هراسی» در بکارگیری روش های کیفی مخصوصا «تحلیل های گفتمانی» در حوزه دینی و یا حتی تاریخ دینی داشته است. این رویکرد مطالعه ای، زمانی که به حوزه دینی مرتبط می شود، به یک حوزه «محظور» تبدیل می شود. در حوزه دینی، قطعا قرائت های فردی خارج از معیارهای معلوم و مشخص دینی، فاقد اعتبار و ارزش می باشند. اما، آیا قرائت تاریخ مربوط به حوزه دینی، نه قرائت متن مستقیم دینی، نیز از چنین خطری برخوردار است؟ در این زمینه، باید

بررسی جدی صورت گیرد. آیا می توان متن دینی را با چنین تفکیک، به حوزه متن مستقیم دینی و متن غیرمستقیم دینی که اولی به متن نوشتاری واصل شده، و دومی به فرایند تولید متن اول (متن مستقیم واصل شده) مرتبط است و نوعی از نگاه گفتمانی تاریخی بر آن حاکم می باشد، دانست؟ آیا متن دوم الزاما نمی تواند قرائت های گوناگونی را مورد تحمل قرار دهد؟ و آیا این قرائت ها بر حقانیت و قدسیت متن اول مستقیم می افزایند یا آن را کاهش می دهند و شاید آن را به یک متن زمینی و عرفی تبدیل نمایند؟ این پرسش ها نیز علاوه بر پرسش های قبلی، می توانند پرسش های اساسی در این حوزه از مطالعات تلقی شوند.

بکارگیری روش های کیفی به ویژه تحلیل محتوای کیفی و نیز تحلیل گفتمان از منظر دیگری نیز می تواند چالش برانگیز باشد. آیا این شیوه از تحلیل می تواند کاشف از معنای جزئی یا معنای کلی در حادثه تاریخی باشد؟ به عبارت دیگر آیا تحلیل محتوای کیفی و تحلیل گفتمان، علیرغم داشتن تفاوت در شیوه و نحوه انجام، می توانند از ویژگی تعمیم برخوردار باشند. و فراتر از آن آیا نتایج حاصله از این دو روش، به چه مقدار کاشف از معنای همراه با حادثه یا زائیده شده از حادثه یا معنای گسسته از آن و متولد شده توسط پژوهشگر باشد؟ این پرسشها، زمانی جدی تر می شوند که بدانیم برداشت های متکثر و متنوع در تحلیل های کیفی نه تنها یک نقص نیست، بلکه بر غنای پژوهشی می افزاید. اگر چنین باشد، بنابراین چگونه می توان به اعتبار و روائی نتایج اعتماد کرد؟

مساله اعتبار سنجی در تحلیل های کیفی گر چه یک مساله چالشی است اما هیچگاه در این گونه تحلیل ها رها نشده است. اعتبار سنجی در این روشها، بیش از آنکه به اصل روش بر می گردد، با عقلانیت، فراگیری، قدرت استنباط و برداشت و بالاخره به ترتیب و توالی مراحل اجرا بستگی دارد. چنانچه پژوهشگر در هر مرحله نتواند، جایگاه تحلیل را تعیین و تبیین کند و رابطه آن را با قبل و بعد مشخص سازد، دچار مشکل اساسی می شود. این موضوع در تحلیل های کمی، بیش از آنکه به پژوهشگر بر می گردد، به فرمولها و قوانین کمی حاکم بر پژوهش وابسته می باشد. به عبارت دیگر، تعیین مراحل تحلیل بیش از آنکه به پژوهشگر بستگی داشته باشد، به جریان حاکم بر روند تحلیل که ریشه در فرمول و قوانین و آمار و به طور کلی عدد دارد، مرتبط می باشد.

تحلیل تاریخی گر چه مراحل و شیوه های خاص خود را تا کنون داشته است، اما بیش از آنکه رویکرد کیفی، به معنای بکارگیری روشهای کیفی مورد استفاده در علوم اجتماعی، برای آن مستولی باشد، رویکرد کمی، به شیوه توصیفی بر آن غلبه داشته است. این رویکرد کمی و توصیفی، گر چه متن را جان مایه معنا می داند و در چارچوب متن محصور می گردد، اما خود از دیدگاهی دیگر، بخشی از فرایند روشهای کیفی به حساب می آید. به عبارت دیگر، روشهای کیفی هیچگاه کاملاً از روشهای کمی تحلیل جدا نبوده اند، بلکه روشهای کمی همیشه مورد توجه روشهای کیفی نیز بوده اند. آنچه که در این زمینه محل تامل است، درجه و نسبت حضور دیدگاه کمی در تحلیل های کیفی است. عدد، وصف و کمیت همیشه تبیین کننده حدود متن و مشخصات آن می باشند، که تعیین این حد و مرز و مشخصه ها همیشه مورد نیاز تحلیل های کیفی نیز بوده است. اصولاً تحلیل های کیفی، خارج از فضای متن عمل نکرده و منفک از حوزه توصیفی و کمی متن نبوده اند. آنچه آنها را از روش ها و تحلیل های کمی متمایز می کند، عدم محصور بودن در چارچوب های عدد، وصف و کمیت و بالاخره متن و چارچوب های توصیفی متن است.

با چنین دیدگاهی می توان گفت که تحلیل محتوای کمی نیز می تواند در حوزه تاریخ یک حرکت تکمیلی در جهت وصف، تحدید، تعریف، تمییز، تبیین و تفکیک حادثه تاریخی به شمار آید. تحلیل محتوای کمی، گر چه در تلاش است که برجسته سازی های معنایی را در گزینش کلمات و مفاهیم جستجو کند، اما فراتر از آن به دنبال این است که نسبت این برجسته سازی مفهومی را در مقایسه با کلمات و مفاهیم بکار گرفته شده در متن را کشف و نمایان سازد. این حرکت، خود یک تلاش جدی در بکارگیری روش های جدید پژوهش در علوم اجتماعی، برای تحلیل تاریخ است.

کتابی که در اینجا تقدیم شده است، با رویکرد تحلیل محتوا در تلاش بوده است که یکی از مهمترین متون تاریخ را مورد تحلیل قرار دهد «مکاتبات مبادله شده میان حضرت علی (علیه السلام) و معاویه در جنگ صفین».

پیکار صفین با معاویه و پیروان وی که در کلام حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) از آنان به "فاسطین" تعبیر شده، از جمله مهمترین حوادثی است که در دوران حکومت کوتاه امیرالمومنین (علیه

السلام) روی داده و در حقیقت بزرگترین حادثه دوران حکومت حضرت (علیه السلام) می‌باشد که پیامدها و آثار تأثیرگذاری در تاریخ اسلام داشته است. مطالعه و تحلیل این مکاتبات می‌تواند بسیاری از مضامین مبادله شده را کشف و بازنمایی کند.

مطالعه نامه های مبادله شده نیازمند شیوه ای از تحلیل بود که فراتر از روشهای بکار گرفته شده در تحلیل های کلاسیک تاریخی است. با چنین رویکردی است که تلاش گردید از روش تحلیل محتوای کیفی تا آنجایی که امکان پذیر باشد، استفاده شود.

تحقیق ارائه شده، محصول پایان نامه ای است که نگارنده ی آن تلاش زاید الوصفی انجام داد که شیوه های جدید تحلیل های مرتبط با حوزه علوم اجتماعی را بیاموزد و آن را در متون تاریخی دینی بکار گیرد. کاری است که از دو منظر می‌تواند بدیع و قابل توجه باشد. اول: از این دیدگاه که تا کنون معمول نبوده است که روش های پژوهش در علوم اجتماعی مورد استفاده محققان علوم دینی و الهیات قرار گیرند، گر چه این وضعیت در حال تغییر می‌باشد. دوم، از این دیدگاه که تلاش شده است، روش تحلیل محتوا، برای اولین بار، طبق بررسی های انجام گرفته، در مورد یکی از مهمترین حوزه های تاریخ اسلام که متون آنها، بازگو کننده ابعاد مختلف اجتماعی، سیاسی، اخلاقی و دینی است، بکار گرفته شود. این حرکت، در حد خود، یک اقدام علمی است، حتی اگر نتوانسته باشد، روش مزبور را به طور کامل به اجرا در آورد.

آقای محمد جانی پور، یک دانشجوی ساعی و یک پژوهشگر پر تلاشی است که علاوه بر تقبل زحمات زیاد در یادگیری و آموزش روش تحلیل محتوا، سعی نمود که در پژوهش انجام گرفته، اصول آن را بخوبی رعایت نماید. محصول کار، پایان نامه ای گردید که در هفته پژوهش سال ۱۳۸۹ بالاترین امتیاز پژوهشی از طرف دانشکده الهیات، معارف اسلامی و ارشاد را کسب نمود. این حرکت، بیش از آنکه به معنای بهترین کار انجام شده در این حوزه قلمداد گردد، که بهر حال شاید چنین نیز به حساب آید، اما مهمتر از آن به خاطر این است که نوعی از آغازگری بکارگیری روشهای کیفی در تحلیل متون تاریخی دینی بوده است. این حرکت، یک حرکت شایسته تقدیری بود که مورد توجه

دانشکده مزبور و معاون محترم پژوهشی دانشگاه امام صادق (ع) جناب آقای دکتر اصغر افتخاری نیز قرار گرفت.

برای من نیز بسی افتخار است که در مدت آموزش محقق جوان این کتاب، راهنمایی پایان نامه و عملاً هدایت وی برای یادگیری بهینه این روش که می تواند به عنوان یکی از شیوه های مفید در مطالعات تاریخی و دینی قلمداد شود، را عهده دار بودم. باید اذعان کنم که تلاش این دانشجوی فرهیخته، بابتی را در این زمینه گشوده است که می تواند در آینده سرمشقی برای تحقیقات بعدی باشد. همه این موارد، مدیون پیشنهاد ارزشمند دانشمند برجسته و دوست گرامی جناب آقای دکتر احمد پاکتچی است که دانشجوی را برای چنین اقدامی هدایت کرده و اینجانب را برای به ثمر رساندن آن مورد عنایت قرار داده است.

در پایان باید مجدداً تاکید نمود که آنچه که در این تحقیق انجام گرفته است، هنوز آغاز راهی است که می رود تا به یک پارادایم غالب در مطالعات تاریخی و دینی تبدیل شود. این نیاز، یک نیاز علمی است که مطالعه متن بدون در نظر گرفتن زمینه و فرامتن را یک حرکت عالمانه ندانسته و رویکرد میان رشته ای را، در شرایط کنونی، بهترین و معتبرین روش مطالعات و تحقیقات می داند.

تحول اساسی در علوم اجتماعی، که هم اکنون به یک رویکرد اساسی در کشور تبدیل شده است، نه تنها نیازمند بازنگری در علوم موجود اجتماعی و نظریه پردازی های جدید بر مبنای الگوی اسلامی- ایرانی دارد، بلکه فراتر از آن نیازمند، تجدید نظر در شیوه فهم رابطه انسان با خدا، انسان با انسان و انسان با طبیعت دارد. این مساله در شکل کلان آن نیازمند تبیین جهان بینی الهی به گونه ای است که زمینه ساز تبیین و تفسیر حرکت های انسانی و زمینی باشد. این حرکت تفسیری، مقدمه ای برای بازنگری جدی در حوزه علوم اجتماعی خواهد بود. حوزه ای که جهان بینی الهی، علیرغم اساسی بودن آن، در مطالعات مربوطه مغفول واقع شده است.

جهان بینی الهی در فهم رویکردها، هنجارها و رفتارهای فردی و اجتماعی انسان که هم اکنون در عنوان کلی مطالعات علوم اجتماعی مطرح می گردد، نه تنها زمینه ساز تحول در این حوزه از علوم خواهد بود، بلکه اساس این تحول را تشکیل خواهد داد. یکی از مشکلات موجود در این حوزه عدم

توجه جدی به بنیانهای فلسفی و فکری است که بر مبنای آنها ساختار این علوم بنیان نهاده شده است. در این راستا اولین سوال این خواهد بود که از کجا باید آغاز کرد؟ آیا این آغاز به معنای تخریب همه بنیانهای فلسفی، نظری و روشی موجود در این زمینه می باشد و یا اینکه یک حرکت تصحیحی و تعدیلی بیش از مرحله تخریب و ساختارشکنی لازم می باشد؟ آیا با تخریب بنیانهای پیشین می توان ادبیات جهانی جدیدی را ایجاد کرد که برای انسانهای دیگر نیز مورد فهم و پذیرش باشند؟

یکی از دلایل بهره گیری از روش تحلیل محتوا در تبیین و تفسیر مکاتبات میان حضرت علی (ع) و معاویه در جنگ صفین، آزمودن راه بهره گیری از امکانات موجود به جای تخریب همه آن راه ها بوده است. این به معنای این نیست که این روش می تواند در همه موارد و در مورد همه متون یکسان عمل نماید. بلکه هدف این است که برخی از متون را می توان با روش های موجود تا آنجا مورد تحلیل قرار داد که به یک نتیجه قابل قبول برسند.

تعیین مراحل تعدیل، تغییر و تخریب نظری و روشی در علوم اجتماعی برای دست یابی به علوم اجتماعی بومی یا اسلامی - ایرانی، در حد خود نیازمند یک پژوهش گسترده و عمیق می باشد. اولین سوال کلیدی در این زمینه این است که آیا تا کنون تلاش جدی در مورد کشف نقاط قوت و نقاط ضعف روشهای موجود در حوزه های دینی، اجتماعی و فرهنگی انجام گرفته است؟ طراحی هر نظام فکری و فلسفی جدید الزاما نیازمند فهم و تبیین تجربه های اندیشمندانه دیگران نیست، اما بهیچ وجه نمی توان این تجربه ها را نادیده گرفت. فهم و تحلیل آن تجربه ها که تجربه انسانی در سطح کلان و در طول تاریخ به حساب می آید، نه تنها در طراحی های جدید ضروری است، بلکه بدون آن، نمی توان به یک تجربه کامل دست یافت.

بنابراین کاری که در این زمینه در مورد تحلیل مکاتبات مزبور صورت گرفت، یک تجربه جدید با استفاده از تجربه های موجود است. آنچه که از انجام این تجربه به دست آمد، اگر چه شاید کامل نباشد، اما از درجه روائی و اعتبار بالائی برخوردار است. به عبارت دیگر، آنچه که به دست

آمد نه تنها با رویکرد دینی در تضاد نیست، بلکه در فهم متن دینی نیز می تواند به عنوان گامی مفید قلمداد شود.

امیدواریم که در این زمینه کارهای جدیدی صورت گیرد و نسبت پذیرش و عدم پذیرش بکارگیری روشهای موجود در علوم اجتماعی کنونی برای فهم حوزه های مختلف مربوط به متن دینی، به ویژه متون تاریخی که از قدسیت کمتری نسبت به متون مستقیم دینی برخوردار هستند، سنجیده شود.

دکتر حسن بشیر

عضو هیئت علمی دانشگاه امام صادق (ع)

مقدمه دوم

آنچه تاکنون در حوزه مطالعات تاریخ اسلام و حوادث دوران حکومت امیرالمومنین (علیه السلام) مطرح شده، بیشتر، تبیین تاریخی حوادث بوده که موجب شده بسیاری از جوانب فرهنگی و اجتماعی آن وقایع مغفول مانده و تنها به گزارشی شرح حالی از روند وقایع اکتفا شود. به نظر می‌رسد آنچه امروزه می‌تواند راه‌گشای فهم بسیاری از وقایع آن دوران باشد، تبیین دیدگاه‌ها و مبانی نظری آن حضرت علی (علیه السلام) از خلال کلام و گفتار ایشان است چرا که زبان آدمی، معرف شخصیت اوست و به واسطه فهم گفتمان هر شخص و چینش منطقی کلمات او در کنار همدیگر و تحلیل محتوای آنهاست که می‌توان به درکی جامع از دیدگاه‌های آن فرد دست یافت و همچنین با نگاهی کلی به منطق حاکم بر مجموعه باقیمانده از کلمات ایشان و تحلیل محتوای آنها، امکان بازسازی یک سامانه کامل و تصویرپردازی واقعه از نگاه آن حضرت (علیه السلام) به وجود می‌آید.

پیکار صفین با معاویه که در کلام حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) از آنان تعبیر به "قاسطین" شده، از جمله مهمترین حوادثی است که در دوران حکومت کوتاه امیرالمومنین (علیه السلام) روی داده و در حقیقت بزرگترین حادثه دوران حکومت حضرت (علیه السلام) می‌باشد که پیامدها و آثار تأثیرگذاری در تاریخ اسلام داشته است. در این کتاب به دنبال این هستیم که با بررسی مضامین نامه‌های مبادله شده بین حضرت علی (علیه السلام) و معاویه در جریان واقعه صفین، به روش تحلیل محتوای کیفی به نگاهی جامع در مورد مبانی و دیدگاه‌های حضرت (علیه السلام) در رابطه با آن موضوع دست پیدا کرده و علل وقوع و شکل‌گیری این جریان تاریخی و همچنین عبرت‌ها و پیامدهای آن برای حاکمان و مردمان جامعه اسلامی را به واسطه ارائه مدل‌های تحلیلی از کلمات حضرت (علیه السلام) تبیین نماییم.

در حقیقت این کتاب را بایست، تلاشی برای به دست آوردن دیدگاه‌های سیاسی، مبانی فکری و عقیدتی و اخلاقی حضرت علی (علیه السلام) در رابطه با شخصیت معاویه و واقعه صفین دانست چرا که با تأملی دقیق و چینش منطقی کلمات و جملات، سخنان یا نوشته‌های افراد و تحلیل محتوای کیفی آنها می‌توان به اعماق اندیشه‌های آنان آگاهی یافت.

محمد جانی پور

زمستان ۱۳۸۹